

حقیقت

شماره ۱۴۶۱ ۲۷ آبان ۱۳۵۶

یا دداشتهای دربار ولایت فقیه

صفحه ۸

اخبار از سران ایران

صفحه ۶

طبقه کارگر، انقلاب دموکراتیک و مبارزه برای قدرت سیاسی (۲)

کفتم که حال که قیام صلح بر علیه حکومت مستبد و مشروطه گریز و فاسودال کنونی به مهم ترین وظیفه عملی برای طبقه کارگر و پیشروان آن تبدیل شده هدف نیا م وظایف نیا م برای طبقه کارگر و پیشروان آن کارگزاران اهمیت برخوردار است. کفتم که هدف نیا م فقط دستوراتی است که حاکمیت خلق و در پیش آن حاکمیت کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکاران یعنی آنچه که نیا م

ببین ما ۱۳۵۶ به آن دست نیافت ما شد. گفتیم که سرفرازی حاکمیت خلق یعنی آنچه که ما برای انقلاب دموکراتیک ضرورت می بینیم در عصر کنونی یعنی عصر مریا - نیم سیم و بعد از آن است طبقه کارگر می باید در شرایط و اوضاع خلقی کفتم که روشن شدن ذهن طبقه کارگر ایران در مورد هدف مرکزی انقلاب دموکراتیک یعنی برقراری حاکمیت خلق که در شکل حکومتی اش جمهوری دموکراتیک خلق

نا مدارد دست کم از چند لحاظ حائز اهمیت است. یکی به علت سابقه تاریخی و دولتی دنیا به زوی طبقه کارگر ایران از سایر طبقات در انقلاب دموکراتیک کشور ما از مردم مشروطیت تا کنون و گرنش و قانع شدن به رهبری و حاکمیت های نیم بند خلقی انسان می باشد. تجزیهات نزدیک به فساد سال شرکت تهرمانیسه در لنینیسم از جانب رژیستار و نیست ها به سرگردگی دارودهته زمان تشکیل حزب پرانتسار خاچین

کرمفحه ۹

نگاتی کوتاه و گویا درباره وزیر جدید کار

(قابل توجه طبقه کارگر ایران)
اخیرا در کابینه جدید موسوی آقای توکلی بیست وزیر کار جدید معرفی و منصوب شد. او که از جمله وزرائی بود که در مجلس کنونی کمترین رای مدکدرا برای وزارت بدست آورده خوب است یکی دو نکته اشاره کرده که برای طبقه کارگر و متحدانش دهقانان قابل توجه است.

۱- ایشان هنوز بیگانه با ما نیست. اعلام کرده اند که: "من به کارگران باج نخواهم داد...". توکلی وزیر قبلی باجی بد طبقه کارگر داده اند که ایشان از این بیسندچنین نخواهند نمود. ولی نسبت ایشان با طبقه کارگر به اینجا محدود نشده و به دهقانان اس متحد نزدیک طبقه کارگر برای انقلاب منجر است. نموده است. در صفحه ۷

ولایت فقیه و مسئله افغانستان

در حاشیه طرح دولت جمهوری اسلامی برای حل مسئله افغانستان
این روزها طبع دیپلماتی خارجی دولت مردان جمهوری اسلامی گل کرده است. خبر روزگیل و سفیر و نماینده هیئت های رنگارنگ است که به خرج ملت محروم ما به خارج میروند تا در مجامع بین المللی مبلغ اسلام خمینی و جمهوری ولایت فقیهی او باشند و در ضمن طرح های جور و جور در مورد مسائل گوناگون منطقه ای و بین المللی است که از چپ و راست از زرادخانه وزارت خارجه جمهوری اسلامی صادر میشود. از طرح "اسلام" در "سار" کنترل مواالید گرفته تا نظر درباره حکومتی که با به در فلسطین بر سر کار آید و غیره و غیره یکی بعد از دیگری مطرح میشوند. حال اگر این طرح ها آنقدر بوج و همجوشی اندک هیچ نیروی (اسم از در صفحه ۴)

شبهه از صفحه دوم
 طبقه کارگر

شرایطیکه از یکطرف در برگیرنده شکست سیاسی نیروهای ملی گرا و همچنین نیروهای منتصب به طبقه کارگر در تالیب جنبه ملی و نهضت آزادی و همچنین حزب توده در رهبری خلق و از طرف دیگر حرکت خرده بورژوازی سستی ایران برای مبارزه با دیکتاتوری رژیم شاه و روی آوردن بسید روشنگران خویش یعنی جناحی از روحانیت بود. جناحی که خود با روحانیت بزرگ مراجع تقلید سلطنت صانعات آنها با رژیم پهلوی در تعارض بود. در نتیجه جاره حکومتی "ولایت فقیه" در مدیت با سلطنت پهلوی و وابستگی آن با امپریالیسم با موزیستی با ملی گرائی و دمورگراسیم بیگمیر طبقه کارگر و تجویز تلفیق دین با حکومت ارائه گردید. با پیروزی تیسار بهمن ماه ۱۳۵۷ به رهبری جناح روحانی خرده بورژوازی سنتی، این جاره حکومتی به تدوین مورداستفاده اقطاع و طبقات بورژوا - فئودال جامعه، که سویزه در حزب جمهوری اسلامی لاندنموده اند، مراکز فکری و سیاسی خودکوشن بسید جماعتی بر علیه انقلاب دموکراتیک ما، بر علیه آزادی های سیاسی و احداثی و بالاخره بر علیه برپائی ولایت مردم بسید کردند. در همین شرایطی جدائی دین از حکومت رونق گرفت و امتیازات عرفی مذهبی که از خواست های مهم انقلاب دموکراتیک است، تبدیل شد. اینک از اساسی ترین خواست های

دموکراتیک ملت ما گردیده است. در انقلابات دموکراتیک عصر کنونی به رهبری طبقه کارگر، تفکیک دین از حکومت، که یکی از خواست های مهم دموکراتیک خلق های در بند است، بطور کامل و به آسانی صورت گرفت. انقلابات دموکراتیک در دوران کلاسیک و همچنین در عصر کنونی در مستعمرات و نو مستعمرات به رهبری بورژوازی ملی و خرده بورژوازی شهری منتصب به آن، توانست بطور نسبی و اساساً این خواست مهم مردم را برآورده کند. هر چند که بورژوازی و خرده بورژوازی شهری برای جلوگیری از رشد و گسترش مبارزه طبقه کارگر و رگرویا جلوگیری از پیشواشی سیاسی انقلاب دموکراتیک در عصر کنونی، جوانی از تلفیق دین با حکومت را در برخی از کشورهای نگاه میدارند. ولی در کشور ما که انقلاب دموکراتیک ملی جاری در جامعه و قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ به رهبری جناح روحانی خرده بورژوازی سنتی صورت پذیرفته، مسئله جدائی دین از حکومت بعنوان یکی از خواست های مهم و اساسی خلق، نه تنها عملی نگردید، بلکه برعکس حکومتی که بر مبنای دین و به رهبری روحانیت می باشد، برپا گردید. حکومتی که اساساً در زین حکومت است سیاسی با ما جهت بورژوا - فئودالی که در شرایط کنونی بر استیلا و فقیه ولایت آن استوار است، در نتیجه، در شرایط خاص ادا ما انقلاب دموکراتیک کشور ما، جدائی دین از حکومت تبدیل به یکی از اساسی ترین خواست های دموکراتیک مردم ما و در پیشا پیش آن طبقه کارگر کشد است. تنها طبقه کارگر می تواند با سرکشی و خستگی خاکست خلق، جدائی دین از حکومت را در کشور ما برآورده سازد. بورژوازی ملی و خرده بورژوازی مستعمرات و نو مستعمرات جدائی کامل نمیدود و سوسیال گراسیم نموند جمهوری اسلامی

یا جمهوری دموکراتیک اسلامی، خود را هدی برای مدعا ست. چه طنته کارگر که چشم اعتماد سوسیالیسم را مدنظر دارد، بیشتر از بورژوازی خواهان کامل نمودن یک انقلاب دموکراتیک تمام عیار است تا بتواند خود را با آن تریسه سوسیالیسم گذر کند. خلاصه کنیم، در شرایط کنونی ادامه و تکوین انقلاب دموکراتیک ملی کشور ما بسا سرکوشی حکومت مستعمرات و مستعمرات تریبورژوا - فئودال کنونی که خرده و قیام مسلح خلق و در راه آن طبقه کارگر و پیروان آن بمنظور سرکوشی ولایت فقیه و برقراری ولایت خلق در دستور روز قرار گرفته است، تحقق خواست های اساسی مردم ما، یعنی تامین حقوق دموکراتیک طبقه کارگر، حل مسئله دهقانی، حل مسئله وابستگی و تاملین رها ملی، حل مسئله زنان، حل مسئله ملیت ها و حقوق خلق ها و ... بالاخره جدائی دین از حکومت بعنوان خواست مهم کنونی نه فقط منوط به سرکوشی ولایت فقیه کنونی است، بلکه در همین حال و همزمان منوط بسید برقراری حاکمیت خلق، یعنی برقراری جمهوری دموکراتیک خلق است. البته در عصر کنونی یعنی امپریالیسم و انقلابات با ت پروتئری، کامل نمودن انقلاب دموکراتیک و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق نسخه بعنوان یک مرحله طولانی تاریخی، بلکه بعنوان یک مرحله کذا ربه سوسیالیسم، برای طبقه کارگر و طبقات میباید. طبقه کارگر انقلاب

دموکراتیک را، که در عصر کنونی در عین حال جنبه ضد امپریالیستی نیز یافته، برای آن رهبری نمیکند تا هر آن چه بورژوازی ملی سلطنت ضعف تاریخی و اجتماعی خویش قادر به انجام آن نیست، بیابان رسانند. طبقه کارگر برای آن انقلاب دموکراتیک را رهبری کرده و بسید کامل نمودن قطعی آن علاقمند است تا بتواند سرکوشی خود را با سوسیالیسم گذر نموده و شرایطی برای انقلاب سوسیالیستی را اندازک بسیند. قیام مسلح طبقه کارگر و پیروان آن با هدف فوری برقراری حاکمیت خلق بر علیه حاکمیت فقیه بمنظور گذار به سوسیالیسم و دور نمسبای انقلاب سوسیالیستی در دستور روز قرار گرفته است. ولی طبقه کارگر، بعنوان طبقه پیشرو و بنانده انقلاب دموکراتیک ملی کشور ما، برای پیروزی کامل در مبارزه برای محو کامل رژیم مستبدانه است کوشش خود را بکار خواهد بست. برای طبقه کارگر کسب دمکراسی بمعنای برقراری حاکمیت خلق، و در شکل حکومتی اش جمهوری دموکراتیک خلق نام دارد. اگر طبقه کارگر در سرکوشی رژیم کنونی بطور کامل موفق نشود، مسلماً از در هم پاشدگنی نسبی کنونی و برقراری حکومت های بینابینی متوقی بمنظور رسیدن به حاکمیت همه جانبه خلق استفاده خواهد کرد و ملی استفاده از هدف خویش ترانسداد و آنرا تبلیغ نخواهد کرد.

0 0 0 0 0
 0 0 0 0
 0 0 0 0
 0 0 0

ولایت فقیه و شبهه از صفحه ۵
 و سببش نشان است و درست در همین رابطه است که تمامی دامنه های انقلابی تری و ضد امپریالیستی از ای جمهوری اسلامی بساد خواهد بشود! حرجی و رنج حضور در صحنه دیپلماتی بین المللی دولت جمهوری اسلامی را به لنگدرا بسببهای اجتماعی و اداری کرده است و ما تا بسند که بگوئیم که حرات با این مبارزه متین الملشی در دستها، شتائی ذوا بر قدرت جها سخوار را برای بسیدن کشور - های تحت تسلط جهان در حرکت میبند!

مترقی و ارتجاعی) حاضر نشود نقیبا با اثباتا جوابی بدادن داده با حداقل اظهار نظری نماید (مثل طرح جبهه اسلامی فدمهیبوس- نیستی) چه باک! اسلام با بدما در شود! و با زاگرطراحان ایسن راهل های سدیع! از حل پیش با افتاده ترین مسائل داخلی مملکت ما جز ما نداده اند و جز با زور سر نیزه قا در به پیشبرد هیچ امری در داخل کشور خود نیستند، چه عیبی دارد؟ از این گونه شما یصا ت با بدگذشت و با بددرک کرد که جمهوری اسلامی همه "محاسبات" را بهم زده و دست حکومت مهدی امین مغرول را نیز از پشت بسته است! آنچه که ما قصد داریم در این مجال بدان بپردازیم مسروری کوتاه بهر طرح جمهوری اسلامی در قبال افغانستان است که اخیرا مطرح شده است و جای شانس میبود اگر ما هم مانند طرفهای درگیر در امرای افغانستان آنرا ندیده بگیریم.

"طرح" جمهوری اسلامی در ارتباط با افغانستان بر ۲ اصل استوار است: "خروج بی قید و شرط شوروی از خاک افغانستان"، و "حق حاکمیت مردم برای تعیین سرنوشت سیاسی خود در آن کشور" (نقل از متن کامل طرح در کیهان ۲۵/۸/۶۰). مردم مستشاران جمهوری اسلامی میگویند که تاکنون طرحهای زیادی در مسرورد افغانستان مطرح شده اند که "اولا آنچه در آنها مطرح نمیشود اراده ملت مستضعف و سها خاسته افغانستان برای حاکمیت سرنوشت سیاسی اجتماعی خود بوده است" (هما نجا). همینجا با بد گفت که این دو اصل اساسی هیچکدام اصول بدیعی نیستند. هم روس ها و هم آمریکا شی ها هر دو در حرف با این اصول موافقتند، اینجاده عوا بر صرا نیست که مقصود از مردم افغانستان چیست، برای شوروی سوسیال امپریالیست دولت ارتجاعی سبرک کار مسئول نماینده مردم افغانستان است و آمریکا شی ها میگویند که مثال ظا هر شاه و فئودالهای افغانی وابسته به پاکستان و آمریکا سنا بنده مردم افغانند، حال آنکه هر دوی این ادعاها دروغ و فریب است و حاکمیت هیچیک از این دو دسته حاکمیت مردم نیست. اما با بد دید که جمهوری اسلامی در مورد احترام به حاکمیت مردم افغانستان و "اراده" این ملت تا چه حد صداقت و تقربین بسته واقعیت است.

جواب بدان نکته را جمهوری اسلامی در بند ۴ و ۵ بخش "راه حل" طرح مزبور روشن میکند: "راه حل ۴۰۰ - تشکیل یک شورای ۳۰ نفره اسلامی متشکل از روحانیت مبارز و متعهد جهان اسلام و ۵ - گزینش و تشکیل یک شورای موسس به انتخاب شورای اول از روحانیون و خبرگان نا وابسته افغانستان ... (هما نجا، تاکید از ما است) که این "شورای موسس" بر طبق "طرح" یک شورای فرماندهی نظامی (برای ارتش و نیروهای رزمنده) و یک "شورای انقلابی" برای اداره امور اجرایی را تشکیل داده و بر آنها و همچنین بر انتخابات سراسری برای مجلس موسسان نظارت گردد، در ضمن وظیفه قانون گذاری در دوره انتقالی را بر عهده میگیرد.

همین جا یک نکته روشن میشود، این "شورای موسس" خبرگان و روحانیون نا وابسته افغان خودگاره ای نیست، اصل کاری همان "شورای ۳۰ نفری اسلامی متشکل از روحانیون

مبارز و متعهد جهان اسلام" است. در متن طرح اشاره ای به اینکه چه کسی قرار است این شورا را تشکیل دهد نشده ولی در بند اراد حل آمده است: "۱ - تشکیل یک نیروی حافظ صلح از نیروهای پاکستان، ایران و یک کشور اسلامی دیگر که مخالفت روشن خود را در مبارزه با استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا و صهیونیسم نشان داده باشد". بدین ترتیب می توان حدس زد! (دقت کنید که نویسنده طرح چه برنامه "مویح" و "روشنی" را ارائه فرموده است!) که آن ۳۰ روحانی را نیز این سه کشور یعنی پاکستان و ایران و طرف سوم تعیین خواهند نمود. بهر حال چه این حدس درست باشد چه غلط به یک نکته میتوان پی برد و آن اینکه ۳۰ نفر را "جهان اسلام" و نه مردم افغانستان تعیین میکنند و این ۳۰ نفر نقشی را بازی خواهند کرد که ضمنی در انقلاب ایران بازی کرد: انتصاب شورای انقلاب، وعده برای تشکیل مجلس موسسان (زمن زیر آن وعده و انتصاب مجلس خبرگان) و وعده برای انتخابات آزاد (هما منظور که در ایران شاهدونا نظرش بودیم!).

سؤال این است که اصلا این ۳۰ نفر روحانی چگونه هستند که بیا بندگان برای مردم افغانستان حکومت موقت تشکیل بدهند؟ کجا رفت "اراده" ملت مستضعف و سها خاسته افغانستان که گویا قرار بود سرنوشت خود حاکم باشد؟ حاکمیت مردم سرنوشت خود را اساسی و تعریف دمکراسی است، طرح جمهوری اسلامی ما سنده خود این جمهوری آنچنان که ایران کنونی گواهی میدهد قویا ضد دمکراتیک بوده و سرنوشت مردم افغانستان را به ۳۰ روحانی خیره می سپارد که بجای آنان و برای آنان تصمیم گیری کنند. انتظار می رود که این سرنوشت را چه بقول شاعر:

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
از این مسئله که بگذریم ببینیم که طرح جمهوری اسلامی برای افغانستان آیا فدا مبریا لیستی است؟ ظاهرا قضیه بر سر اخراج شوروی از افغانستان است و با زلفا هوقضیه عبارت است از روی کار آوردن یک دولت ضد آمریکائی در افغانستان، اما اینها همه ظاهرا جرات، قرار بر این است که پاکستان و ایران و کشورهای که تا نونا از متحدین شوروی در جهان عرب است جا یکزین نیروهای شوروی بشوند و سئوال منطقی این است که این نیروها چکاره هستند و چه مجوزی قرار است مطابق بند ۴ راه حل جایگزین نیروهای شوروی بشوند. اشغال افغانستان توسط شوروی "ملحد" بد است، ولی اشغال افغانستان توسط پاکستان اسلامی و ایران اسلامی و کشور اسلامی سوم خوب؟ جل الخسابق!

البته مقامات جمهوری اسلامی "جواب" را داده اند در طرح آمده است که "ما همواره با بین المللی کردن مسئله افغانستان مخالف بوده ایم ۲۰۰ توجه در افغانستان میگذرد مسئله ای مربوط به جهان اسلام است ... (هما نجا تا کید از ما است). ما بین ترتیب گویا با حضور پاکستان و ایران و طرف دیگر، مسئله دیپلماتیک بین المللی نمی شود! اسلام آمریکا شی پاکستان و اسلام روسی طرف دیگر و اسلام هم شرقی و هم غربی ایران قرار است ملت افغان را آزاد کند و آنان را از دخالت خارجی نجات دهد، دستکم از این بحث این نتیجه عاید میشود که با این منطق ما دیگر کاری بکسان السالواد که مربوط به جهان مسیح است نخواهیم داشت و بسا دعوی و بشنا م و کما مروج همچون مربوط به جهان الحاد است کاری نداریم و با دعوی چین و هند ما از آنجا که مربوط به "جهان بودا" است فعلا کاری نداریم. اما در مورد افغانستان آمده ایم تا زیر لوای اسلام یک طرح هم شرقی بقیه در صفحه

جمهوری اسلامی ایران بعنوان مسانجی میان اسنود طرف وارد عمل میشود در ضمن از هر دو طرف انتظار دارد که نقش او را در اد حل نهائی به رسمیت بشناسند.

این موضوع در طرح شورای ۳۰ نفره روحانیت جهان اسلام هم خود نمائی میکند. در آن نورا (آنطور که حدس زده میشود) ۱۰ روحانی را پاکستان با اعمال نفوذ خود انتخاب میکنند و تکلیفشان از قبل روشن است. کشور اسلامی ضد آمریکا نمی سوم هم با مشخصاتی که مطابق "طرح" باید داشته باشد خارج از آسیای جنوب شرقی و الجزایر هر سه به درجات گوناگون از مزه مزه شدن بین المللی شوروی هستند نخواهد بود، و بنا بر این "مزه دهان" آن روحانیونی که اینان را انتخاب کنند هم روشن است و دست آخر ایران میباشد که عملاً ۱۰ نماینده، او در شورای ملی نرفه حرف آخر را خواهند زد!

بدین ترتیب در حال حاضر با توجه به نکات فوق الذکر میتوان این ارزیابی عمومی را از نتایج طراحان "طرح جمهوری اسلامی" نمود:

۱- مسئله طراحان ابداء "اراده ملت افغانستان" و "حق حاکمیت آنها" و چیزهایی از این قبیل نیست، غرض برقراری حاکمیت فده مکرراتیک "ولایت فقیه" در افغانستان است زاین حکومت خیالی در طرح به روشنی نافی اراده ملت افغانستان میباشد.

۲- طرح فعلی نه تنها "ند شرقی و نه غربی" نیست بلکه در مسایلیست نشان دادن در مقابل شوروی، دشمن عمده، مسردم افغانستان، میخواهد از پشتیبانی این ابر قدرت برخوردار شود. در ضمن دور از منطقی نیست اگر ادعا شود که طرح فعلی با بد رسمیت شناختن حق پاکستان و فقیهای مربوطه راه را برای حضور فعال آمریکا در سرشویت مردم افغانستان باز میکند. بطور کلی از آنجا که طرح جمهوری اسلامی ضد امپریالیسم ترین نیرو یعنی اراده مردم افغانستان را نادیده میگیرد طبیعتاً در مقابل ابر قدرتها و از جمله شیطان بزرگ ترش بکار میبرند.

۳- آنچه طراحان در پی آنند فعال کردن ایران در عرصه دیپلماسی منطقه و کسب حیثیت و آبرو در صورت امکان نفوذ و سرکردگی در میان کشورهای ملل منطقه است. به عبارت دیگر هدف اصلی طراحان حل مسئله افغانستان نیست بلکه مسئله افغانستان بهانه ای است برای حرکت در جهت هدف فوق الذکر. نمونه دیگری از همین مضمون را ما قبلاً در باره "طرح جبهه اسلامی صدھیونیمستی" در رابطه با مسئله فلسطین توضیح داده ایم. آنچه در این رابطه قابل ذکر است این است که با حسن حرکت دقیقاً با حرکت تمامی حکومت های بحران زده خدمت زده که داعیه مبارزه ضد استعماری دارند منطبق است. اینچنین حکومت ها قصد زندگی فعال شدن در عرصه دیپلماسی خارجی ذهن ملت خود را از مناسبات داخلی منصرف کرده و با کسب اعتبار در خارج برای حکومت شکست خورده و اعدام خود در داخل مشروعیت دست و پا کنند. حرکت تحلی حکومت "جمهوری" ولایت تشیه در ایران حرکت حکومت نمیری پرسودان را در سالهای اولیه حکومت و حرکت حکومت یمنی های سوریه و عراق را بدین مشا در میسازد.

کلام آخر اینکه هر طرح از آنجا که کوچکترین محلی برای اراده مردم افغانستان در نظر نگرفته است، از هم اکنون در ارتباط با مسئله افغانستان حکومت شکست است. آنچه که این طرح به آن امید است بشمیاسی ابر قدرتها بطور مستقیم و غیر مستقیم منقسم و از طریق عمل

و هم غربی را برای ندیده گرفتن اراده ملت افغانستان ارائه میدهیم. دست مرید آقای موسوی!

آیا با مشاهده این طرح کسی محق نخواهد بود که در شعور و عقل و تعادل روانی نویسنده یا نویسندگان آن شک کند؟ و آیا چنین طرحی را باید جدی گرفت؟ بگذریم.

در جای دیگر آمده است که: "مروژ آمریکا جنایتکاران حضور نظامی و سیاسی خود را در اقیانوس هند و خلیج فارس و کشورهای اسلامی منطقه با حضور نیروهای ارتش شرح شوروی در افغانستان توجیه میکنند و در حقیقت شوروی با اقدام غیرقانونی و زورمدارانه خود باعث ادامه سلطه آمریکا در منطقه و گسترش نفوذ آن است. ما می برسیم آیا شما با سپردن بخشهایی از "قبوموت" مردم افغانستان به رژیم آمریکا باستان حضور غیر منسقیم آمریکا را نه در منطقه بلکه در خود افغانستان توجیه نکرده اید؟ از این گذشته این درست است که آمریکا حضور خود را در منطقه با حضور شوروی در افغانستان توجیه میکند، ولی آیا اشکال اشغال افغانستان صرفاً در "تراهم آوردن" توجیه برای آمریکا است؟ اگر این اقدام زورمدارانه یعنی اشغال نظامی نبود ما توجیه حضور آمریکا بواسطه آن در دهن شما بوجود می آمد. روابط افغانستان و شوروی عاری از اشکال میشد. این بحث درست مانند آن است که بگوئیم آمریکا کاری بکار مسردم ترکیه ندارد چون آنجا را اشغال نظامی نکرده است. آیا بیان تضمینده اندیا خود را ندیده زده اند که اشغال نظامی توراتی قوی است ولی قوز اول همان دست نشانده بودن حکومت افغانستان توسط امرتیا نیستی شوروی است. حتی اگر افغانستان را اشغال نمی کرد هم ما محکوم نبودیم چرا که قبیل از آنهم توسط عمال خود و تلیر غم مخالفت مسردم افغانستان به غارت و چپاول منابع طبیعی آن مسلمان برداخته کیسه خود را بر میگرد. شما منظور که آمریکا در ترکیه و در جاهای دیگر متکند. اشغال نظامی هم دقیقاً برای حفظ همان سلطه قبلی است. آیا مقامات جمهوری اسلامی این روزها کسه به "صراحت" و "قاطعیت" خود فخر می فروشند توان آن را ندارند که این جا هم صراحت به خرج داده، روشن کنند که آیا شوروی را دشمن میدانند و یا تنها آنرا دوستی خطا کار ارزیابی میکنند؟ در آخرین بخش "طرح" آمده است: "مذاکره در مورد طرح فوری منو اندیا پذیرش اصول دیگانه و چپا و خوب کلی طرح از سوی شوروی بین پاکستان و ایران و شما بنندگان با همدان اشائی شروع نمود در مورد جزئیات آن موافق بعمل آید."

آنجا از این جمله برسی آید این است که پیش شرط حرکت در جهت اجرای طرح، پذیرش چپا و خوب کلی آن از سوی شوروی است. و در صورت چنین پذیرش ایران با پاکستان و سجا هدیس افغانستان وارد مذاکره میشوند تا در مورد جزئیات طرح موافقتی حاصل گردد.

در حال حاضر آنچه که "مجا مدین انسانی" مسروند و مسجن پاکستان هر دو عمدتاً بک پای بر گیری هستند که طرب در کشور شوروی و حکومت دست نشانده است. نتجاً ضح "طرح"

بقیه از صفحه ۸
 یادداشت‌های درباره
 ولایت فقیه

مبارزه خودباوریم دیگتا توری آریا مهری ادا می‌دهد، از جمله درهمین دوران است که خمینی در رساله ولایت فقیه (حکومت اسلامی) اندیشه‌های خود را درباره مسئله حکومت ما بیان داده و برای اولین بار به روشنی ضرورت حکومت روحانیون را بجای سلطنت درجا معه ما مطرح می‌سازد. کتاب ولایت فقیه در حقیقت همان بحث‌هایی است که زهرینای ایدئولوژیکی حرکت خمینی را در جریان نهضت ۱۵ خرداد تشکیل می‌دهد، اما در اینجساری مسئله را عمیقتر مطرح نموده و به روشنی بر علیه سلطنت اسلام موضع نموده است.

بحران اقتصادی و سیاسی سالهای آخر رژیم محمد رضا شاه که به بحران انقلابی سالهای ۵۷ - ۵۶ انجامید، موضوعی است که بحث درباره علل زهرینای و همچنین شرایط داخلی و خارجی که این انقلاب در محدوده آن شکل گرفت در حوصله این مقاله نیست. ما در مقالات دیگر با این مسئله را مورد بحث قرار داده ایم. اما یک چیز در رابطه با بحث کنونی گفتنی است و آن اینکه با زیخا طرغینیت و دنیا له روی وضع تاریخی جریانات بیرونتری و حتی بورژوازی ملی در محنه مبارزه طبقاتی، رهبری انقلاب بدست خمینی افتاد. خمینی در حقیقت با زهم در همان موضع خرده بورژوازی سنتی که به آن اشاره شد موفق شد تا از یکو نهضت را در کسب پیروزی نسبی یعنی برکنندن بساط سلطنت رهبری شما بدواز سوی دیگر مخرج خود یعنی ولایت فقیه و حکومت اسلامی را بر این نهضت بگوید. این واقعیت که خود محمول موقعیت بنفرض عقب افتاده اقتصاد دو جا معه، ایران در دوران سلطنت پهلوی بوده است، خود نظفه وقایع بعدی و رسیدن سرانجام نهضت شکوهمند انقلاب فسلطنتی به موقعیت کنونی است که ما در ادامه این یادداشت‌ها به آن خواهیم پرداخت.

در مبارزه بر علیه تصویب نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، در مبارزه بر علیه طرح رفتارندوم "انقلاب سفید" و در مبارزه بر علیه کابینتولانیون همین اندیشه و شیوه برخورد به روشنی دیده میشود. در اینکه این اندیشه یک اندیشه قرون وسطائی است تردیدی نیست، اما اشتباه است اگر تصور شود که این مبارزه یک مبارزه قرون وسطائی بر علیه رشد و ترقی درجا معه ما بوده است. حقیقت اینست که این موضعگیری در حقیقت انعکاس طنیسان خرده بورژوازی سنتی جا معه ما بر علیه رشد سرمایه داری وابسته و حکومت دیگتا توری بوده است و از این لحاظ با مضمون مبارزه مردم ایران که بدور محور تصادف با حکومت وابسته به امپریالیسم شکل گرفته بود، در پیوند بوده است و بنا بر این بطور عینی درجه ترقی درجا معه قرار داشته است. این روشن است که اندیشه خرده بورژوازی آنهم جناح سنتی آن طبیعتا در برخورد بد رشد سرمایه داری روی به گذشته داشته و از این نظیر دارای جنبه‌های ارتجاعی نیز هست و این مقوله را ما زکس در آثار خود به روشنی توضیح داده است. اما آنچه که در این رابطه مهم است مورد توجه قرار گیرد، خصلت فدا میریالیستی این حرکت درجا معه ما بوده است که آن را با حکومت ارتجاعی وابسته به امپریالیسم درجا معه رود در روبرو قرار میداده است. همین خصلت از آنجا که در ارتباط با تصادف‌های اساسی و عمده جا معه ما در مقابل ستره رشد و ترقی جا معه آراشی میکرده است به این حرکت بخونستی منرضی می‌دهد است از سوی دیگر خصلت و امگرای اندیشه خرده بورژوازی از جمله در شکل تصریح شده آن توسط خمینی تا آنجا که سخاو هدد در رهبری نهضت قرار گیرد طبیعتا جنبش را در پاشکوشی به مسائل پیش یا پیش درجهان معا صراعا جز کرده و مبارزه را بد شکست میکشاند. شکست جنبش ۱۵ خرداد که منجر به تبعید آیت اله خمینی شد در حقیقت شکست این اندیشه در رهبری نهضت بود. در آن دوران اگر در جنبش مردم ما نیروهای طبقا نسبی بیرونتری یا حتی بورژوازی ملی در محنه مبارزه با اندیشه‌های خود به میدان می‌آمدند و این شکست را جمع بندی میکردند و روشند آینه مبارزه در میهن ما به یقین به گونه دیگری رقم زده میشد. اما زیکسوجریان رویزیونیسم که در ایران بریسترتر میسر تاریخی حزب توده رشد کرد نیروهای جنبش کارگری را هم از بین نهضت و هم از جمع بندی آن دور میگرد و از سوی دیگر نتوانستی بورژوازی ملی ضعف ایران از پیگیری مبارزه باعث شد که در میهن ما جمع بندی از ۱۵ خرداد از این زاویه نیز به معنای واقعی کلمه صورت نگیرد. ما بدینها جریان که از ۱۵ خرداد جمع بندی کرد آن جریان روشنفکران و انقلابیون جوانی بود که با جمع بندی از این مبارزه جنبش نوین انقلابی ایران و جنبش نویسن گونستی ایران را در رابطه با آن تشکیل دادند. متاسفانه این جنبش خود بدلائل گوناگون جهانی و داخلی بطور عمده گرنستار انحراف بشی خرده بورژوازی چریکی و "مبارزه" سفحانه جدا از سوده "ندونست در محنه مبارزه توده ای جا معه" ما تا شیر نسین کنند جای گذارد. در این سالها خمینی در ترکیه و در محب بمثابه جزئی ارنیروهای مخالف حکومت با شدت و ضعف به

نگاشتنی کوتا و کویسا
 بقیه از صفحه اول

۴ - چه ایشان هنوز بر سر کار نشاء مده با کمک ۱۵ نفر دیگر از نمایندگان مجلس (قبیل از وزارت ایشان وکیل مجلس بوده - اند) لایحه ای در زمینه "حل مسئله ارضی - دهقانی ارائه داده - اند. از جمله نکات جالب توجه در لایحه ایشان که در ضمن معا حبسه اخیر خویش به صراحت نیز بیان نمودند، برسمیت شناختن سیستم استثنای قرون وسطی "مزارعه" در طرح ارضی شان میباشد. چه قبول ایشان چنین سیستمی از "مسلمات فقه شعبه" (اطلاعات ۱۳ آبان) بوده و در نتیجه ادامه آن از تکالیف شرعی برای دهقانان میهن ما میباشد. سیستم استثنای مزارعه که قرون متعادی برگزیده دهقانان ما سنگینی مینمود حتی در لایحه پیشنهادی وزارت کشاورزی نیز در ظا هر حذف گردیده است. ولی ایشان به صراحت آن را تجویز کرده اند. در نتیجه آن کس که قرار است به کارگران باج ندهد، یا در آوری میکند که به دهقانان نیز باج نخواهد داد و دهقانان سپین ما سپیستی بیمان سیستم قرون وسطی مزارعه نمیتوان سنگ تکلیف شرعی قانع شوند! ولی جواب طبقه کارگران ایران آنست که این طبقه با کمک دهقانان ایشان و حکومت مستبد و مشرور و گرن کنونی را سرنگون کرده و حقوق دمکراتیک خویش و زمین بسرای دهقانان را به دست خواهند آورد. ایشان هنوز بر نامه کارگری خویش را ارائه نداده اند، ولی از آنجا که بر نامه دهقانی خویش را ارائه نموده اند ما در شماره آینده به بررسی آن خواهیم پرداخت.

یادداشت‌هایی درباره ولایت فقیه

هر روزها را اصلی حکومتیان از طریق سلندگوسنای مختلفان درگوش خلق ملین می افکند: "مرگ برضولایت فقیه". دیکرینا بیدر دیدد است که ولایت فقیه امروز نکل اصلی دیکتاتوری حاکم بر ایران است. حتی مبارزه میان جریانات مختلف حکومتی نیز بیسی از بیسی نشان میدهد که "ولایت فقیه" شکل اساسی اوجدهت درون حکومت را در ایران تشکیل میدهد.

ما قبلا گفته ایم و امروز هم در هر تجربه زندگی به روشنی آشکار است که حکومتگران به هر مسئله ای از جمله جنگ و مشکلات اقتصادی و مسئله سرکوب نیروهای انقلابی و غیره از او بیگانه ولایت فقیه و "مرگ برضولایت فقیه" نگاه میکنند. بنا بر اینسن برای جیش مردم ایران و نیروهای انقلابی لازم است که جا بگساید ولایت فقیه که در جا معده کنونی جای سلطنت را گرفته است تشخیص دهند تا این بدیده را بشناسند و شنا ساند و مبارزه برای سرنگون ساختن حکومت را در راستای درستش که با شناسایی دقیق اینسن بدیده ملازم است به پیش برند.

برای شناخت بدیده ولایت فقیه با بدان هرگونه تحلیلسیل سروری و از روی احساس و عطفه که تنها این بدیده را با مظاهر امروزین در نظر میگیرد، بهره ز کرد. ولایت فقیه در ایران و در سایر ارات این مردم بدلائیل معینی مطرح شده است و در پی یک انقلاب در همین مابعد شکل حکومت در آمده است و امروزه نیز سسند اصلی را در تگامل آزاد و مستقل جا معده است. این بدیده را باید در این روند مورد بررسی قرار داد.

موضوع ولایت فقیه و مقولات مربوط به حکومت در اسلام و تطبیق مابعد هزار ساله دارد. این مسئله در زمانهای مختلف توسط اندیشمندان طبقات ارتجاعی و همچنین ترقیخواه جا معده مورد بحث بوده است و در حقیقت با بدکفت که جای خود را بمشابه بگی از اشکال اندیشه سیاسی قرون وسطانی در جا معده ما و در تمام جوامع اسلامی داشته است. اما جلوگیری از طولانی شدن کلام در این مقاله مختصرا ما بر آن میدانیم که بررسی این مسئله در آن بعد تاریخی در گذر سوبحث خود را در رابطه با ولایت فقیه در نظرات آتالدخمینی یعنی آن شکلی که امروز دستکم ظاهر آنکل پذیرفته شده، حاکمین کنونی است بدیش بریم. این نسسوع بر خورده مسئله از این نظر هم که بر مبنای مبارزه و تحولات زندگی اجتماعی معاصر ایران استوار است طبیعتا مستند تر بوده و می تواند تفسیر دقیقتری از این مقوله را بدست دهد.

مقوله ولایت فقیه به معنیوم کنونی این در جا معده ما یعنی حکومت جمهوری اسلامی، تا ربحه وسایفوی را دارا است که به شایده بدینترین وجهی میتوان آنرا در اندیشه های خمینی جستجو کرد. در کتاب "کشف الاسرار" که خمینی در سالهای پس از شهریور ۴۰ و در دوران "دیکراسی نافعی" ۳۳-۳۴ نوشته است آمده: شراکت روحانیون در حکومت مطرح شده است. این شراکت چنانکه در کتاب مزبور مسکس است در آن دوره عبارت از نظارت روحانیون بر قانون گذاری و همچنین بر عملگردش بود. اجرا شده بوده است. خمینی در این کتاب با سلطنت بطور کلی مخالف نیست و حتی مراحتن میگردد که با تدیک نظامی بر سلطنت ایران سلطنت کند.

اما او در عین حال دیکتاتوری رضا خانی و "فسادی" که در نتیجه این دیکتاتوری در جا معده ما کسترش یافته بود را بدت محکوم میکند. او به سلطنت در جا معده راضی است اما انتخاب سلطان را در رسالت روحانیون و محرکان آموزشعی میدانند و این را شرط و ضامن جلوگیری از دیکتاتوری و وظن فروشی توسط سلاطینسمه میخارد. بنا بر این میتوان دید که در اینجا خمینی ختم جا معده روحانیت ایران را که از دیکتاتوری رضا خانی به عمیان آمده بود با ختم توده های مردم از این دیکتاتوری پیوند میدهد و هم چنین به همین ترتیب به مفاصله با رشد زمینه های وابستگی به استعمار که حکومت رضا خانی آن را دامن میزد، پیبرد از د. اما در رابطه با این مخالفت با بدیده دو نکته مهم توجه کرد: یکی اینکه این نوع مخالفت با دیکتاتوری و وابستگی بها طرحیسه روشنائی و شکل طرح آن مخالفت با شرقی و دیکراسی را در جا معده نیز بر مراه دارد. و این نکته اول است. نکته دوم اینکه چنانکه ذکر شد بدیدها مفاصله کا زمانه است بطوریکه هیچگونه بر خورده ای با سلطنت بعنوان یک بدیده ارتجاعی نداشته بلکه آن را تغییر مشروط میکنند آنگاه مشروط به رای روحانیت. بنا بر این مخالفت خمینی در کتاب کشف الاسرار جدا گانه در خود دقتاسون اساسی مشروطه و حتی عقب تر از آنست.

لنین زمانی گفت که کمونیسم کم میکند که طبقه کارگر بیا زودتا در پشت هر سخن و اندیشه ای منافع طبقات را تشخیص دهد. اینک سؤال ما این است که در پس این طرح و اندیشه ای که آقای خمینی مطرح کرده است منافع طبقات معینی نیفتد است. برای درک این مسئله با بد شرایط سالهای رضا خانی و پس از آن را در نظر آوریم. خصوصیت مشخص کننده این دوره برقراری یک استبداد متمرکز سلطنتی و وابسته به بیگانها نه بوده است. این استبداد بطور طبیعی به سدی در برابر رشد تمامی نیروهای مترقی جا معده ما تبدیل شده بود و ضد تغیر و واقع را می طلبیدند. طرح خمینی در واقع نطفه نقطه نظرات خورده بورژوازی سنتی ایران است که از زبان روحانیت مورده اغما تا مطرح میشود. این تشر اجتماعی از یکسوا بورژوازیسم و دیکتاتوری مستبده حاکم در آن زمان تفادداشت و از سوی دیگر نمیتوانست و حتی تمیخواست راه حل مدرن دیکراتیک را در نیی. استبداد عرضد نماید. از یکسو با راه رضا خانی و امپریالیستی مخالف بود و از سوی دیگر از حرکت بسوی آینده دیکراتیک وحشت داشت.

در مبارزات سال های ۴۰ به بعد که بدوا نفع ۱۵ خرداد ۴۳ و بیابدهای آن انجام بدینزهمین اندیشه حاکم بر حرکت روحانیت تحت رهبری خمینی میباشد. در آن سالها جریسان ترقیهای فدا انقلابی "انقلاب سفید" همراه با کسترش نفوس امیرنالیسم آمریکا در جا معده ما را در شد و حتی بقا را سر خرده بورژوازی سنتی ایران بست و هر روز ارتقا اقتصادی و اجتماعی این قشر را در زیر منگنه بیشتری قرار میدهد. خمینی بعنوان نماینده روحانیت مورده اغما د این قشر به مستندان میاید و میگوشت تا در مقابل امن قشار رو بدکسترش بر جم مبارزه ای را برقرار زد.

بند در مقدمه ۷

هر روزها را اصلی حکومتیان از طریق سلندگوسنای مختلفان درگوش خلق ملین می افکند: "مرگ برضولایت فقیه". دیکرینا بیدر دیدد است که ولایت فقیه امروز نکل اصلی دیکتاتوری حاکم بر ایران است. حتی مبارزه میان جریانات مختلف حکومتی نیز بیسی از بیسی نشان میدهد که "ولایت فقیه" شکل اساسی اوجدهت درون حکومت را در ایران تشکیل میدهد.

ما قبلا گفته ایم و امروز هم در هر تجربه زندگی به روشنی آشکار است که حکومتگران به هر مسئله ای از جمله جنگ و مشکلات اقتصادی و مسئله سرکوب نیروهای انقلابی و غیره از او بیگانه ولایت فقیه و "مرگ برضولایت فقیه" نگاه میکنند. بنا بر اینسن برای جیش مردم ایران و نیروهای انقلابی لازم است که جا بگساید ولایت فقیه که در جا معده کنونی جای سلطنت را گرفته است تشخیص دهند تا این بدیده را بشناسند و شنا ساند و مبارزه برای سرنگون ساختن حکومت را در راستای درستش که با شناسایی دقیق اینسن بدیده ملازم است به پیش برند.

برای شناخت بدیده ولایت فقیه با بدان هرگونه تحلیلسیل سروری و از روی احساس و عطفه که تنها این بدیده را با مظاهر امروزین در نظر میگیرد، بهره ز کرد. ولایت فقیه در ایران و در سایر ارات این مردم بدلائیل معینی مطرح شده است و در پی یک انقلاب در همین مابعد شکل حکومت در آمده است و امروزه نیز سسند اصلی را در تگامل آزاد و مستقل جا معده است. این بدیده را باید در این روند مورد بررسی قرار داد.

موضوع ولایت فقیه و مقولات مربوط به حکومت در اسلام و تطبیق مابعد هزار ساله دارد. این مسئله در زمانهای مختلف توسط اندیشمندان طبقات ارتجاعی و همچنین ترقیخواه جا معده مورد بحث بوده است و در حقیقت با بدکفت که جای خود را بمشابه بگی از اشکال اندیشه سیاسی قرون وسطانی در جا معده ما و در تمام جوامع اسلامی داشته است. اما جلوگیری از طولانی شدن کلام در این مقاله مختصرا ما بر آن میدانیم که بررسی این مسئله در آن بعد تاریخی در گذر سوبحث خود را در رابطه با ولایت فقیه در نظرات آتالدخمینی یعنی آن شکلی که امروز دستکم ظاهر آنکل پذیرفته شده، حاکمین کنونی است بدیش بریم. این نسسوع بر خورده مسئله از این نظر هم که بر مبنای مبارزه و تحولات زندگی اجتماعی معاصر ایران استوار است طبیعتا مستند تر بوده و می تواند تفسیر دقیقتری از این مقوله را بدست دهد.

مقوله ولایت فقیه به معنیوم کنونی این در جا معده ما یعنی حکومت جمهوری اسلامی، تا ربحه وسایفوی را دارا است که به شایده بدینترین وجهی میتوان آنرا در اندیشه های خمینی جستجو کرد. در کتاب "کشف الاسرار" که خمینی در سالهای پس از شهریور ۴۰ و در دوران "دیکراسی نافعی" ۳۳-۳۴ نوشته است آمده: شراکت روحانیون در حکومت مطرح شده است. این شراکت چنانکه در کتاب مزبور مسکس است در آن دوره عبارت از نظارت روحانیون بر قانون گذاری و همچنین بر عملگردش بود. اجرا شده بوده است. خمینی در این کتاب با سلطنت بطور کلی مخالف نیست و حتی مراحتن میگردد که با تدیک نظامی بر سلطنت ایران سلطنت کند.